

کتاب البرهان

دوره دوم، مقاله اولی، جلسه ۱۱

آیت الله علی رضایی تهرانی

۱۴۲۷/۰۸/۲۶ هجری قمری مقارن با ۱۳۸۵/۰۶/۲۹ هجری شمسی

«أعوذُ بالله مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ، إِنَّهُ خَيْرٌ مُوقَفٍ وَمُعِينٌ»

به کتاب ما صفحه ۱۳۹ (بررسی می شود). «ثُمَّ إِنَّ هَذِهِ الْعُلُومَ سِوَاءَ كَانِ كَلِمَةً أَوْ جُزْئِيَّةً عَلَي قَسْمَيْنِ: فَمِنْهَا مَا يَطَابِقُ صُورَةَ عَيْنِيَّةٍ، كَصُورَةِ السُّطْحِ وَالْجَسْمِ»، در ادامه مطلب مرحوم علامه طباطبایی می فرمایند که ادراکات آدمی که در آنها تکرر ثابت کردیم، بر دو گونه است. این دو گونه را با تعبیّرات مختلف ارائه می کنیم: گونه نخست ماهیات است یا به تعبیری دیگر، معقولات اولی است. گونه دوم مفاهیم است یا به تعبیری دیگر، معقولات ثانیه است. تفاوت جوهری این دو قسم در نام سوم تجلی می کند. نام دیگر ماهیات یا معقولات اولی، حقائق است. نام دیگر مفاهیم یا معقولات ثانیه، اعتباریات است. از این نام سوم، حقیقت اینها به دست می آید. حقائق ادراکات انسانی هستند که در خارج صورت عینی دارند. البته خارج که می گوئیم، خارج به معنای عام اوست و شامل مادیات، مجردات، نفسانیات آدمی و همه اینهاست. ادراکات آدمی که در خارج صورت عینی دارند، حقائق نامیده می شوند، مثل سطح و مثل جسم تعلیمی. هر آنچه که در خارج دارای ما بیازا است و دارای فرد است و در تعبیری دارای مصداق است در مقابل اعتباریات. اعتباریات در خارج دارای ما بیازا نیست، گرچه دارای منشأ انتزاع باشد.

تفاوت دیگر بین این دو گونه به نظر مرحوم علامه طباطبایی این است که حقائق مستقیماً از خارج به ذهن می آید. حداکثر با نوعی تقشیر و تجرید که البته تعبیر به تقشیر و تجرید به نظر مرحوم علامه طباطبایی تعبیر «علی سبیل التقرب» است، چون عملیات ادراک با تجرید و تقشیر واقعی نیست. انسان در هنگام ادراک کلی، چیزی را در عالم مجردات می بیند، در هنگام ادراک جزئی چیزی را در مثال می بیند، عالم مثال؛ حالا مثال متصل یا منفصل. ارتباط با خارج فقط در حد استعدادسازی است، آمادگی ایجاد کردن است که این بحث مربوط به حقیقت ادراک است و پس از این باید بالاخره به آن پردازیم.

اما در اعتباریات، ادراک ذهنی من مستقیماً از خارج گرفته نشده است. از خارج انتزاع شده است با نوعی کار ذهنی که این کار ذهنی تشبیه است، قیاس و سنجش است، گاه تعمیم است، گاه تخصیص است. مجموعه ای از عملیات ذهنی بر روی داده های خارجی یعنی معقولات اولی انجام می شود. با انجام این عملیات ذهنی، معقول ثانی پیدا می شود و لذا است که معقول ثانی، ثانی نامیده شده است. البته این نکته را نباید از ذهن برد که مراد از ثانی در اینجا یعنی «مالیس بأول». مثل صورت ثانیه. صورت ثانیه در بحث جسم، در بحث ماده صورت یعنی «مالیس بأول». معقول ثانی یعنی معقولی که معقول اول نیست، گرچه اگر بخواهیم سلسله تشکیل آن را در نظر بگیریم گاه معقول خامس است، گاهی معقول سادس است، ثانی یعنی «مالیس بأول». این مقدمه بود.

این مقدمه را تکمیل کنیم به این مطلب که هر دو قسم هم در کلیات جاری است و هم در جزئیات. یعنی چه حقائق، چه اعتباریات، هم در ادراکات کلی ما جریان دارد، هم در ادراکات جزئی ما. من در ذهنم گاهی انسان دارم، گاه این انسان یعنی زید، هر دو از سنخ معقولات اولی است، یکی کلی و یکی جزئی است. من در ذهن خودم گاهی امکان دارم، گاهی امکان این درخت، امکان زید از سنخ معقولات ثانی است، کلی و جزئی. من گمان می کنم مقدمه را تکمیل کنیم با یک مثال در ارتباط با معقول ثانی، بعد بحث را ادامه بدهیم. اینکه معقول را معقول ثانی می گوئیم و می گوئیم که ذهن با تأمل و با کار به معقول می رسد، یک نمونه مثال بزنم، من زید و بکر و خالد و حسن و حسین را دیدم، با تقشیر خصوصیات فردی معنای انسان را در ذهن خود دارم. مثال را روی کلی پیاده می کنم که روشن تر است.

وقتی خوب به ماهیات این انسان نگاه می‌کنم و این ماهیت را نسبت به متناقضات و متضادات و در رأس همه، وجود و عدم می‌سنجم، می‌بینم این ماهیت نه وجود در آن أخذ شده است، نه عدم. نسبتش به وجود و عدم «علی السوی» است. پس من استواء نسبت را با قیاس به دست آوردم با سنجش. یک ماهیت را با دو مفهوم وجود و عدم در نظر گرفتم، در این سنجش به استواء نسبت رسیدم؛ این استواء نسبت را امکان می‌نامم. ذهن من انسان را به گونه‌ای گرفت و امکان را به گونه دیگر. انسان را مستقیماً از خارج گرفت. این آقا فرد انسان است، آن آقا هم فرد انسان است، آن آقا هم فرد انسان است. از حسن و حسین و خالد، من سه صورت جزئی خیالی دارم. این سه صورت جزئی خیالی را مشخصات فردی‌هایش را حذف می‌کنم، گوهر را می‌گیرم، گوهر که ماهیت کلی است، حیوان ناطق است. این شد ارتباط مستقیم ذهن با خارج، حداکثر با نوعی تقشیر و تجرید. اما من هیچ‌گاه از خارج به این کیفیت امکان نمی‌گیرم. اگر بخواهم امکان بگیرم، باید معقول اولی را داشته باشم، آن معقول اول را با دو چیز بسنجم، نسبت‌سنجی که کردم به یک نتیجه برسم، به اعتبار این نتیجه مفهومی به دست بیاید که این مفهوم را بگویم امکان.

این است که معقول ثانی متفرع است بر معقول اول، البته معقول ثانی منطقی با فلسفی تفاوت دارد. خود معقولات ثانی فلسفی اگر آن سه قسمی که صدر المتألهین از آنها ترتیب داده با هم تفاوت دارند؛ یعنی معقولات ثانی وجود و «من تبع» ماهیت و «ماتبع» عدم و «ماتبع». در عدم مخصوصاً بحث پیچیدگی خاصی دارد.

این مقدمه تمام شد. مرحوم علامه طباطبایی می‌فرماید آنچه که ما در ارتباط با کثرت در معقولات اولی گفتیم، همان در ارتباط با کثرت در معقولات ثانیه هم هست. با یک تفاوت و آن تفاوت این است که اعتباریات روی دوش حقائق سوارند. معقولات ثانیه روی دوش معقولات اولی سوارند. به این اعتبار، معقولات ثانیه تکثراتی دارند وابسته به معقولات اولی. معقولات ثانیه تکثرشان مستند به تکثر معقولات اولی است و لا عکس. اما معقولات اولی می‌توانند تکثراتی داشته باشند که آن تکثرات در معقولات ثانیه وجود نداشته باشند، اگر معقول ثانی متوقف است بر معقول اولی. اگر اعتبار گره خورده به حقیقت و بر روی دوش حقیقت سوار است، تکثر اعتباریات مبتنی و متفرع بر تکثر حقائق هست اما همه گونه‌های تکثر حقائق در تکثر اعتباریات وجود ندارد و لا عکس، چون ارتباط یک طرفه است. اعتباریات به حقائق وابسته‌اند، حقائق به اعتباریات وابسته نیستند. معقول ثانی اسمش روی آن است، معقول ثانی است. معقول ثانی روی دوش معقول اول است. به هر حال البته این نکته قابل توجه است که خود اعتباریات تکثراتی خاص خود دارند، چون معقول ثانی هستند که ربطی به ماهیات و معقولات اولی ندارد. من از این تعبیر می‌کنم به تکثرات درونی و داخلی.

مرحوم علامه می‌فرماید که در معقولات ثانی گاه شما ترتب می‌بینید؛ یعنی مفهومی از مفهومی دیگر، آن مفهوم از مفهومی دیگر، آن مفهوم از مفهومی دیگر و هكذا. پس در خود اعتباریات، ما کثرت درونی داریم؛ ولی اصل کثرت در اعتباریات گره می‌خورد به کثرت در اعتباریات. اگر حقائق متکثر نمی‌بود، اعتباریات هم متکثر نمی‌بود. از این مرحوم علامه یک نتیجه کلی می‌گیرند. نتیجه‌ای که اول فرمودند؛ کثرت حاصل در ادراک مبتنی بر کثرت حاصل در امور جزئی، حسی و خارجی است. اگر خارج متکثر نمی‌بود، صور ادراکی جزئی من متکثر نمی‌بود. اگر آنها متکثر نمی‌بود، معانی و صور وهمی متکثر نمی‌بود. اگر آنها متکثر نمی‌بود، کلیات یعنی معقولات اولی متکثر نمی‌بود. اگر معقولات اولی دارای کثرت نبود، معقولات ثانیه دارای کثرت نبود. پس ما اگر کثرت را از بالا نگاه کنیم، از معقولات ثانیه و مفاهیم و اعتباریات می‌رسیم به کثرت در امور جزئی و اگر از پایین نگاه کنیم از امور جزئی، پله پله بالا می‌رویم تا برسیم به کثرت در اعتباریات.

این بحث را در این جا تمام می‌کنند. می‌خواهند بگویند که ما در اعتباریات مثل حقائق کثرت داریم، چون اعتبار مبتنی بر حقیقت است و روی دوش حقیقت است. معقول ثانی روی دوش معقول اول است. اگر ما در کلیات کثرت نمی‌داشتیم، قهراً در اعتباریات کثرت نداشتیم. این بحث را تمام می‌کنند و می‌گویند همه آنچه که تاکنون گفتیم درباره تصور بود. ما عبارت را بخوانیم بعد اگر رسیدیم اشاره‌ای هم به آن بحث تصدیق می‌کنیم.

«ثو این هذه العلوم»، این ادراکات «سواء كان کلیة أوجزئیة»، چه کلی باشد، چه جزئی، حتی در معقولات ثانی، امکان یا این امکان، امکان این درخت. «علی قسمین»، دو گونه است: «فمنها ما یطابق صورة عینی»، برخی از این ادراکات مطابق است صورت عینی را، «کصورة السطح والجسم»، البته ما جسم تعلیمی را می‌بینیم. جسم طبیعی را با برهان اثبات می‌کنیم.

دانش پژوه: جسم تعلیمی را می بینیم واقعاً؟

استاد: می بینیم، چون بُعد است، حجم است.

دانش پژوه: با فکر به دست می آید، ولی دیدن که نمی شود، صفحه است.

استاد: نه، من صفحه نمی بینم، سه بُعدی می بینم. دانش پژوه: لامسه است.

استاد: نه لامسه نیست، من واقعاً دارم سه بُعدی می بینم، جسم تعلیمی را که می بینم، جسم طبیعی را نمی بینم.

دانش پژوه: عکس روی صفحه می افتد.

«ومنها ما لا صورة له عينية وانما يترعها النفس بضرب من الاعتبار والتشبيه، كجميع الأمور الاعتبارية».

«والحال في القسمين من جهة الكثرة الحاصلة واحدة، غير ان الاعتبار حيث كانت متعلقة بالحقيقة بالحقيقة

فربما تكثرت نوع تكثرتها دون العكس، وربما تكثرت باشيء آخر، وربما ساقط المعاني متسلسلة، فانتزع معنى من

صورة، ثم معنى من المعنى الأول، وربما يذهب الى غايات بعيدة».

«وقد بان من ذلك أن الكثرة الحاصلة في العلم بالمعاني، وكذلك الكلي، وكذلك الاعتبار بعد الكثرة الحاصلة بالعلم

بالجزئيات والأمور الخارجية».

«هذا كله في العلم التصوري، واما العلم التصديقي فكالعلم التصوري في جملة احكامه. فان التصديق حيث كان هو الاذعان

بالنسبة، والنسبة لا تقوم الا بطرفين بالضرورة، فحكمها حكم الطرفين. فأول تصديق حاصل لنا هو التصديق الجزئي،

ثم الكلي، وكذلك ساير احكام التصور».

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ»